

فصل اول : شاه

ز ناآمده، بد بترسی همی

ز دیهیم شاهان چه پرسى همی

بکن کار و کرده به یزدان سپار

به خرما چه یازی چو ترسی ز خار

تن آسان نگرده سر انجمن

همه بیم جان باشد و رنج تن

شاهنامه فردوسی - پادشاهی هرمزد

"نمی خواهم پسرم در عوض به تحقق در آوردن یک رویا ، میراث دار آرزوها
باشد"

امیر پورشجاع می گوید : شروع روز او در ساعت هفت صبح به این ترتیب آغاز
میشد که درب اطاق خواب او در مجتمع کاخ نیاوران مکانی در شمال تهران که هم
محل اقامت و هم محل کار او بود به ملایمت نواخته می شد: " روز بخیر ،
اعلیحضرت " پس از دوش صبحگاهی ؛ پیشکار مخصوص با سینی حاوی نان برشته
، و کمی کره و عسل ؛ پنچ یا شش عدد آلوی بخارا و لیوانی از آب پرتغال حاضر
می شد . به صورت موردی ، آشپز ممکن بود به سینی صبحانه با افزودن دو یا سه پر
از گریپ فروت ببخشد اما شاه در کل کم خوراک بود و بشقاب ساده را می پسندید .
دستگاه گوارش او حساس بود و نسبت به پیاز؛ توت فرنگی ؛ و خاویار معروف ایران
حساسیت داشت . آجودان مخصوص نظامی ؛ مراسلت رسمی خارجی و روزنامه های
صبحگاهی داخلی و خارجی را حین صرف صبحانه ی او و همسرش به حضور
می بردند . او خالصه ی گزارشات اطلاعاتی روز را قبل از اینکه شروع به مطالعه کند
دریافت می کرد .

پادشاهی ایران سرزمینی که محمدرضا شاه پهلوی به عنوان شاهنشاه یا شاه شاهان در عرض 36 سال گذشته بر آن حکم می‌راند؛ پهنه‌ی جنوب غربی فلات بیابانی آسیا را در بر می‌گرفت که از نظر بزرگی به اندازه‌ی بریتانیای کبیر؛ فرانسه؛ ایتالیا و آلمان غربی وسعت دارد. یک ساعت زودتر؛ امیر به تمامی 22 استان کشور تماس تلفنی داشت تا گزارش وضعیت آب هوای تک تک استان‌ها را گردآوری کند. آنچه که به او گفته می‌شد اهمیت داشت. خبرهای مربوط به بارش باران سبب شادی و رضایت می‌شد و نیاریدن باران معنی‌اش چین بر پیشانی انداختن و عبوس بودن بود. "اعلیحضرت همیشه دلواپس آب و هوا بود" امیر می‌گوید: "دائماً نگران بود؛ برای اینکه او میدانست که آب و هوا بر محصولات تاثیر میگذارد و وضعیت محصول هم بر حال و روز ملت." یک روز صبح؛ امیر به شاه گفت که در طول شب باران باریده: "خیلی خوشحال بود" خیلی خوشحال به آن حد که در جستجوی یک شاخه درخت خیس شده از باران قدم به قاب پنجره نهاد. وقتی که شاخ و برگ خیزی نیافت با ناامیدی به سمت امیر برگشت در حالی چهره‌اش از این جمله حکایت داشت که: برگ‌ی مرطوب نیست! به من گفتی که باران باریده." او دقیقاً میدانست که در شهرهای هریک از استان‌های کشورش چند میلی متر باران باریده. او حجم آب جمع شده در پشت تک تک سدهای کشورش را میدانست. به این دلیل که همه‌ی آنها را خودش بنا کرده بود. تا آن روز بیست و یک سد و اغلب در فصل‌های بارانی یا بعد از یک بارش برف سنگین او عاقله داشت که بر فراز اقصی نقاط کشور با جت شخصی‌اش پرواز کند تا سطح آبهای ذخیره شده‌ی سدها را از هوا چک کند. یک روز در ساحل خزر جایی که بخشی از تابستان را در آنجا سپری میکرد. شاه به دقت به دوردست‌ها نگریست؛ خیره به آسمان بی‌بدون ابر به مانند آنکه در آرزوی رخ دادن اتفاقی ست. یک میهمان حیرت زده که میدید برای مدتی طولانی او به همان حالت گردن فراخته است نگران شد که نکند اعلیحضرت دچار آرتريت پیشرفته شده باشد. با نگرانی از پزشک خانوادگی پرسید: "دارد چه کار میکند!!!" همراهش با نگرانی گفت: "چشم به راه باران است."

* * *

"در برابر دوربین ها و جمعیت ؛ او اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی ؛ شاه شاهان ؛ امپراتور ایران ؛ آریامهر ؛ سایه‌ی خدا ؛ و حافظ مذهب شیعه‌ی جعفری ؛ وارث شکوه تخت طاووس ؛ و اعلیحضرت پادشاهی 2500 ساله‌ی پارسیان لقب داشت .

در دسامبر 1977 ؛ به عنوان شاهنشاه آنقدر حکفرمائی کرده بود که بسیاری از ایرانیان و بیشتر شهروندان ملت‌های دیگر ؛ پادشاه دیگری به غیر از او را به خاطر نمی‌آوردند در قلمرو سیاستمداران بین المللی او بیش از بسیاری از همپیمانان و دشمنان معاصرش از جمله ؛ چرچیل ؛ استالین ؛ کندی ، نیکسون ؛ مائو ؛ فرانکو ؛ و دوگل ؛ زیسته و دوام یافته بود . در پی سه ازدواج درخشان با سه زن وائل مقام و همشان که حاصل آن ها پنج فرزند بود؛ خانواده‌ی سلطنتی ایران به جزئی اصلی از مجالت و ستون شایعات رسانه ها تبدیل شده بود .

یونیفورم آراسته با انواع مدال ها ؛ چهرهای عقاب گونه با موهائی نقرهای به مدتی طوالنی مورد ستایش برنامه‌های خبری تلویزیون‌ها و روی جلد مجلات و روزنامه‌ها بود . برای شخصی که برای اولین بار _ برای ملاقات با او _ عازم نیاوران می‌شد ، دیدار با او تجربه‌ای چون ؛ " دژآوو" یا آشنا پنداری _ آنگونه که با دیدن برخی از چشم اندازه‌ها _ به شما رخ میدهد به همراه داشت .

خودم به شخصه این حس را هنگامی که برای اولین بار شهر باستانی ماکو پیچوی اینکاها و یا دیوار بزرگ چین را دیدم تجربه کردم .داستان زندگی شاه ایران هم ارز کتاب شاهنامه بود حماسه‌های ادبی اثر فردوسی که ظهور وسقوط سلسله‌های پادشاهی ایران در طی قرون را ضبط کرده است.

محمد رضا شاه پهلوی _هنگامی که به سختی میشد گفت که از دوران نوجوانی خود گذر کرده _ در 1941 میلادی بر تخت طاووس جلوس کرد او از تهدیدهای مرگباری جان به در برد که هر مرد ضعیف النفسی را در هم میشکست :

تهاجم و اشغال میهن اش در هنگامه‌ی جنگ جهانی ؛ ترور کمونیست ها ؛ سقوط هواپیما ؛ اقدام به سوء قصد ؛ طرح‌های کودتا ؛ دسیسه و توطئه‌های دربار و دودمان ؛ قیام‌های مذهبی ؛ بحران مشروطیت ؛ و تبعید کوتاه مدت . در زمانهای که شاهان و ملکه ها از تخت به زیر کشیده میشدند یا نقش شان در حد بریدن روبان و دست دادن تقلیل داده می‌شد ؛ شاه از فراز و فرود عارض شده بر حکومت‌های سلطنتی در قرن بیستم فرا پرید آنگاه که تصمیم گرفت همانند یک سلطان حکومت کند . این به معنای تمرکز قدرت مطلقه نبود ؛ در 1963 هنگامی که اقدام به اجرای انقلاب سفید کرد در واقع یک برنامه‌ی بلندپروازانه اجتماعی و اقتصادی را آغاز کرد که ایران را از یک مملکت خان‌های نیمه فئودال به کشور صنعتی مدرن مبدل کرد . زارعان رعیت ؛ از قید و بند مالکان رها شدند . جنگل ها و آبراهه ها ملی شدند . زنان دارای حقوق مسلم شهروندی ؛ قانونی و سیاسی شدند زمانی که شاه چهار سال بعد عهده دار مراسم تاج گذاری به تاخیر افتاده اش شد ، نرخ رشد اقتصادی ایران از ایالت متحده ؛ بریتانیای کبیر ؛ و فرانسه پیشی جسته بود .

منتقدین که زمانی شاه ایران را به عنوان جوانی عیاش و بی تجربه و ناشی بی اعتبار می دانستند ؛ اکنون بر دستاوردها و تیزهوشی اش آفرین می گفتند " : ما مفتخر به درود گفتن بر شاه ایران در روز تاجگذاری اش هستیم " این اعلان رسانه "دیلی میل" بریتانیا بود که اذعان داشت " : در طی دوران 26 ساله‌ی حکم فرمایی اش هرگز حتی برای یک بار هم کشورش را درگیر جنگ نکرد . او راهی را نشان داده که میتوان از آن طریق بر گرسنگی ؛ کمبود ؛ آلودگی و بیماری فائق آمد که سایر کشورها می بایست از این راهکارها سرمشق بگیرند " شاه به همین مقدار بسنده نکرد :

در اوایل دهه‌ی 70 میلادی او از تنش‌های جنگ سرد برای دست یابی به "هژمونی" یا سلطه بر منطقه‌ی خلیج فارس بهره برد سپس با " شوک نفتی " مهندسی شده در دسامبر 1973 ضربه‌ی یا کودتای قرن را با وجود همه‌ی مشکلات به پیش برد :

دوبرابر شدن یک شبهه‌ی قیمت نفت ؛ تنها و بزرگترین تغییر سمت و سوی گردش ثروت کشورهای مستقل (سرازیر شدن پول و سرمایه از کشورهای شمال به جنوب به جای استعمار تاریخی جهان سوم به دست کشورهای غرب - مترجم) در تاریخ به حساب می‌آید . با دستی باز ناشی از بلیون ها دارائی تازه به دست آمده‌ی کشورش ؛ رهبر دومین صادر کننده‌ی نفت جهان برای صنایع و کارخانه ها و تحصیلات عالی و بهداشت و تامین اجتماعی و هنرها و نیروهای نظامی اش به فراوانی و در حد ولخرجی هزینه کرد.

در قلب و مرکز برنامه‌ی اصلاحات ش یک تعهد پولادین به تحصیلات وجود داشت . در حد فاصل سال‌های 1967 تا 1977 تعداد دانشگاه ها از 7 به 22 افزایش یافت تعداد موسسات آموزش عالی از 47 فقره به 200 انستیتو سیر تصاعدی یافت . تعداد دانشجویان مقاطع ارشد تحصیلات از 36742 تن به 100000 تن بالغ شد . برنامه‌ی سواد آموزی ایران که سر آمد نو آوری و تاثیر گذاری در تمام جهان شد به نحوی که تا سال 1977 عدد ایرانیانی که قادر به خواند و نوشتن بودند از تنها 17 درصد به 50 درصد افزایش یافت.

شاه شروع به افزایش تدریجی قوای نظامی کرد و دستوراتی برای تاسیسات قدرت اتمی صادر کرد و اعلان کرد که آن روزهایی که قدرت‌های بیگانه میتوانند سرشان راپائین بیاندازد و راهی ایران و منطقه بشوند به پایان رسیده "هیچکس نمیتواند چیزی را به ما دیکته کند " او چنین رجز می‌خواند که "هیچکس را یارای آن نیست که حتی یک انگشتش را برای ما تکان بدهد زیرا ما هم مقابله به مثل خواهیم کرد " مصاحبه‌ی 90 دقیقه‌ای اعلیحضرت با هفته نامه‌ی تایم - مترجم مجله‌ی تایم در سال 1974 شاه را در حد " امپراطور نفت " تقدیس کرد و اعلان داشت که شاه " میهن اش را به آستانه‌ی تمدنی بزرگ راهنمون شده که در قیاس معادل آن دست‌آوردی ست که کوروش کبیر برای ایران باستان به دست آورده بوده " آمریکائی ها ؛ اروپائیان ؛ ژاپنی ها به شتاب سرگرم گشایش نمایندگی‌های مرکزی در ایران و دست زدن به سرمایه گذاری‌های تجاری مشترک با ایران شدند " . توسعه

؟ "یک سرمایه گذار آمریکائی بانک دار این را پرسید" : هنوز که چیزی ندیده ایم . آنها اکنون به تکنولوژی و فن آوری غربی‌ها وابسته اند . اما چه اتفاقی خواهد افتاد اگر آنها بتوانند فولاد آبدیده و مس تولید و صادر کنن و یا اگر بتوانند مشکلات زراعی / کشاورزی خود را بر طرف کنند ؟ آنها همه‌ی موجودات زنده‌ی خاورمیانه را خواهند بلعید " ! ارقام و آمار مربوط به رستاخیز ایران شوق برانگیز بود و تعداد کمی به گزارش " شیکاگو تریبیون " مبنی بر اینکه (مردم ایران خیلی بهتر از بسیاری از ملت‌های همسایه‌ی خود زندگی میکنند) شک داشتند . سرانه‌ی درآمد ملی نسبت به سال 1941 ؛ چهارصد و بیست و سه برابر شده بود و از 1963 حجم تولیدات ملی 16 برابر شده بود . این کام یابی‌ها برای جامعه‌ی ایران بدون هزینه نبود نهادهای سیاسی و قوه‌ی قضائیه تابع خواسته‌های شاه و هیئت دولت و نیروهای امنیتی شده بودند " قدرت شاه در واقع مطلق است " این گزارش یک ناظر بود : "تنها فقط یک حزب سیاسی مجاز شمرده شده ؛ و به مباحثه‌ها به دقت کنترل شده است " روزنامه‌ها ؛ رادیو و تلویزیون در پوشش‌های خبری خود " به طرز شرم باری چاپلوس و متملق " بودند و عملی ممیزی و سانسور . پلیس امنیت ملی به " یکی از فراگیر ترین سازمان‌های از نوع خود در جهان " تبدیل شد و توسط منتقدان خود متهم به زندانی کردن، شکنجه، و قتل هزاران نفر از مخالفان بود . ادعا شد که بیش از ده ها هزار ایرانی ترجیح دادند که به جای تحمل سرکوب داخلی به زندگی در خارج از کشور بسنده کنند .

اصلاحات اقتصادی شاه نیز به زیر ذره بین قرار گرفت . بیشتر ثروت تازه به دست آمده‌ی ایران در دست‌های یک عده خواص حاکم متمرکز شده بود : 10 درصد از جمعیت ایران ؛ کنترل 40 درصد از سرمایه را در دست داشتند . بسیاری از شصت و یک هزار روستای ایران هنوز فاقد آب لوله کشی ؛ فاضلاب ، پزشک و برق بودند یک پزشک مدعی شد که خانواده‌های ساکن روستاهای حوالی کرج ؛ در هفته با 4-5 گرم پروتئین گذران می‌کردند . او میگوید " : مردم مدفوع اسب‌ها را برای پیدا کردن جوی هضم نشده می‌کاویدند " .

روشنفکران ایرانی به تلاش‌های شاه برای مدرنیزه کردن یک کشور فقیر و کم سواد به دیده‌ی استهزاء می‌نگریستند. باورمندی از عمق جان به اینکه " انقلاب سفید " یک فریب بزرگ بیش نیست ؛ ترجیح بند مشترک دانشجویان دانشگاه ها بود ". همه اش یک نمایش دروغ پردازانه بود "شاه هیچگونه اعتباری برای دست آورد هایش دریافت نمی‌کرد هرچند که حتی مخالفانش هم می‌دانستند که شرایط به آن وخامتی که آنها آرزو داشتند باشد هم نبود ". ذهنیت تلقین داده شده به مردم ایران این بود که اینجا شرایط ده ها بار بدتر از هر حکومت دیگری ست !"

علیرغم این سیاه نمائی ها در هفته‌های پایانی سال 1977 ایران پادشاهی در صحنه‌های بین‌المللی راه یک کشتی مجلل و بزرگ در پیش گرفت : درسال 1976 محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران دو فروند کشتی توریستی به نامهای رافائل و میکل آنژ از ایتالیا به عنوان تسویه بدهی تسهیلاتی که سالها قبل دولت ایران به ایتالیا پرداخت کرده بود و ایتالیاییها توانایی بازپرداخت آن را نداشتند دریافت کرد. میکل آنژ از رافائل کوچیکتر بود. رافائل بزرگ بود و با عظمت، یک کشتی با شکوه با همه امکانات تفریحی که تو زمان خودش نظیر نداشت، یک کشتی با سالنهای سینما و تئاتر، زمینهای ورزشی، استخر، هتل، تالارهای باشکوه، رستوران و ... هیچ کدام از کشورهای پیشرفته آن زمان همتای این کشتی را نداشتند میگویند روزی که رافائل از ایتالیا به سوی ایران حرکت میکند مردم ایتالیا با اشک و آه رافائل را برقه میکنند چون کشورشان مثل ایران پولدار نبود و رافائلی رو که خودشان ساخته بودند مجبور بودند به ایران بابت بدهکاری بدهند رافائل در میان اشک و اندوه ایتالیا رو ترک کرد و زیبا و خرامان به سوی ایران پیشرفت .سرانجام رافائل و میکل آنژ در هفته‌های پایانی 1977 به ایران رسیدند .میکل آنژ روانه‌ی بندر عباس و رافائل به بوشهر و آبهای نیلگون خلیج همیشگی فارس سپرده شد همه در برابرزیایی و شکوه رافائل شگفت زده شده بودند؛ و الحق که ایتالیاییها حق داشتند به خاطر از دست دادنش گریه کنند اکنون رافائل مال ایران بود و خیلیها برای دیدنش به بوشهر میرفتند که مدتی را ولو اندک در این کشتی بگذرانند .جشنهای زیادی در تالارهای

رافائل برگزار میشد. رافائل در آن زمان همانند تایتانیک یگانه بود تا اینکه انقلاب شد و طولی نکشید که ایران درگیر جنگ با عراق شد. رافائل اما هدف موشکهای عراقی قرار گرفت و اگرچه قابل تعمیر بود اما هیچکس نفهمید چرا کسی اینکار رو برای نجات رافائل انجام نداد. تاجایی که امکان داشت تمامی تجهیزات و امکانات کشتی باز شد بطوریکه سیستم مخابراتی داخل کشتی در پایگاه دریایی بوشهر بعنوان یک تلفن داخلی مورد استفاده قرار گرفت (تا سال 1384 این سیستم فعال بود و اغلب منازل مسکونی در پایگاه با این خط با هم یا با خارج پایگاه ارتباط داشتند) تا سال 1991 در ایران باقی ماند اما بعد به دلیل مستهلک شدن کشتی میکل آنژ اما سالم باقیماند و ظاهراً زیاد به یک شرکت اوراق چینی پاکستانی/بنگلادشی فروخته شد تا اوراق شود امروزه علیرغم شایعاتی که وجود دارد رافائل دیده نمیشود و زیر 7 متر آب، در فاصله دو کیلومتری نیروگاه اتمی آرمیده است)

در زمانی که آمریکائی ها و اروپائیان دست به گریبان فوج بیکاران ؛ تورم سرسام آور ؛ آبروریزی های سیاسی و ناآرامی های کارگری بودند ؛ اکثریت ایرانیان سرگرم امور دنیوی شان بودند شاهنشاه پنجاه و هشتمین تولدش را در حالی که با یک افزایش خوشایند در تولید نفت دلگرم بود جشن میگرفت . او میزبان سران کشورهای مصر و سومالی بود و در مسابقات فینال بازی های تنیس جام آریامهر در کلوب شاهنشاهی حضور یافت . شاه از اینکه دانشگاه معتبر آمریکائی جورج تاون ؛ اکنون ایران را در رده ی پنجم قدرتمند ترین ملت های جهان قرار داده خشنود شده بود . دولت او قراردادهای تجاری را با فرانسه و آلمان غربی برای ساخت نیروگاه های انرژی اتمی ؛ با نیوزلند برای تامین احشام ، با جماهیر شوروی برای افزایش تولید پولاد و با ایالت متحده برای تامین پنج میلیون دستگاه تلفن نهائی کرده بود . در دسامبر 1977 حجم معاملات تجاری در بازار بورس تهران برای اولین بار از رقم 9.5 بلیون لایر فزونی گرفت و مقام های رسمی رکورد 380000 توریست و بازدید کننده از ایران را در طی سال پیشین گزارش کردند . اعتبار ایران به عنوان بهشتی برای تجارت با اقامت بیش از 100000 نفر از اتباع خارجی جلائی تازه یافته و ملهم

از بینش پیش بینانه‌ی شاهنشاه برای مبدل کردن میهن اش به ژاپن غرب آسیا بود . اقامت در ایران با پیشخدمت ها و استخرهای شنا و زمینهای تنیس اغواگرانه بود تعدا 52000 تن از آمریکائیان ساکن در ایران به سال 1977 ؛ بزرگترین تجمع شهروندان تبعه‌ی آمریکا در بیرون از مرزهای ایالات متحده به شمار میرفت . دیگر جوامع جلای وطن کرده در ایران شامل 8000 بریتانیائی ؛ 8000 فرانسوی ، 16000 آلمانی و 20000 تن ایتالیائی می‌شد به علاوه‌ی ده ها هزار یا بیشتر ؛ فلیپینی و کره‌ای که به عنوان کارگران میهمان به ایران آمده بودند "

نگاهشان کن "این را یک تاجر ایرانی بانگ زد " : مگسانند گرد شیرینی !"

خارجی‌های ساکن ایران ؛ اقامت در این کشور را یک قمار مطمئن و ایمن برای آینده می‌دانستند . قلمرو پادشاهی بوسیله‌ی نیروهای جنگنده‌ی بلندپرواز شامل 413 هزار تن مرد و زن که هر روز تعهد خود را برای دفاع از " خدا ؛ شاه ؛ میهن " تلاوت میکردند محافظت می‌شد غرور و سرور شاهنشاه سه شاخه‌ی نیروهای ارتش شاهنشاهی بود ارتش ربع ملیونی قدرتمندی که به لشگرهای زرهی و پیاده نظام تقسیم شده بود چهار بریگاد یا تیپ مستقل شامل نیروهای ویژه و یگان‌های هوابرد قادر بودند که امنیت داخلی را تامین کنند و هرگونه تهاجمی از سمت کشورهای همسایه به جز جماهیری شوروی را منکوب نمایند جایگاه ممتاز و غرورآفرین در ارتش از آن سپاه جاویدان بود گارد بیست هزار نفره‌ی قدرتمند شاهنشاهی مجهز برای نبرد به عنوان پیاده نظام و همیاری رسانیدن به نیروهای زمینی در سرزمین پدري و یا ماوراء بحار نیروی هوائی ایران برای " شکست دادن همه‌ی نیروهای هوایی کشورهای منطقه بجز اسرائیل و احتمالا ترکیه ؛ توانمند بود "نیروی هوائی بر آسمان‌های جنوب غرب قاره‌ی آسیا حکمفرمائی می‌کرد و بر توانائی پرواز صدها کیلومتر دور تر از محدوده‌ی هوائی ایرانیان مباحات می‌کرد نیروی دریائی ایران بر امواج خلیج پارس حکم رانی میکرد ؛ و تا اعماق اقیانوس هند پاسداری میکرد و به گشت زنی تا ساحل شرق آفریقا می‌پرداخت ارتش منظم به وسیله‌ی دو گونه نیروی شبه نظامی تکمیل می‌شد : هفتاد و پنج هزار نیروی ژاندارمری مسلح از مرزها و

روستاها حفاظت می کردند و آموزش دیده بودند که هشدارهای زود هنگام را در موقع تهاجمات خارجی و یا خرابکاری های داخلی ارائه کنند و 45 هنگ و 2240 پاسگاه ژاندارمری آنها مجهز به مسلسل های خودکار سبک ؛ خمپاره ؛ هلی کوپتر ؛ و قایق های گشتی بود نیروی مقاومت ملی شامل 80000 پرسنل بود و به گروه و گردان ها در سطوح منطقه ای و محلی سازماندهی شده بود . این واحدها به سلاح های قابل حمل و تفنگ مجهز بودند نیروهای پلیس شهری نیز 40000 تن بودند اگرچه شاهنشاه ایران در ناسیونالیسم پر شور خود و رهبری استبدادی اش ، حاکمان قرن گذشته را تکرار میکرد ؛ اما به طور خاص الگوی خود را پرزیدنت " شارل دوگل " فرانسه قرار داده بود شخصیتی که بت و رل مدل بسیاری از قدرتمندان وطن پرست قرن بیستم است " او یک شخصیت قوی و نیرومند است که ماهرانه برای کسب حداکثری منافع ایران در مسائلی از قبیل منافع حاصل از نفت و به دست آوردن تجهیزات پیچیده و روز آمد نظامی از فروشندگان مردد مشغول به فعالیت است " این ها ارزیابی یک مامور اطلاعاتی آمریکائی ست " : به طور خالصه ؛ شاه تبدیل به یک فرمانروای بی پروا شده ؛ که میدانند چه میخواهد و چطور باید خواسته -اش را بدست بیاورد . او مطمئن است که روش او برای ایران بهترین راه کار است و همچنین میدانند که استفاده ی خردمندان از قدرت شهریاری به صالح و برای نیک _ بود کشور است او همه فن حریف است : هم پادشاهی ملی و محبوب توده و هم شاهنشاهی محترم پرشش ما این بایست باشد : آیا مگسی داخل روغن موفقیت های ایرانیان نیست ؟

آیا هیچکس آرزوی بیماری او را ندارد و بر ضدش کار نمی کند ؟ آیا او می تواند به پیشتازی ادامه دهد و برای همیشه ترقی کند ؟

* * *

پس از صرف صبحانه شاه به اتاق دستشویی بر می گشت تا مسواک کند و ریش بتراشد . لباس پوشیدن با کمک پیشخدمت مخصوص انجام میگرفت کراواتی انتخاب میکرد و یک نسخه ی مینیاتوری از کتاب مقدس مسلمانان قرآن را در جیب

سینه‌ی کتی که می‌پوشید جای می‌داد درباریان زمانی را به یاد دارند که او به دفتر کارش وارد شد و دستی به کت اش کشید و با نگاه غمگینی که بر چهره اش نقش بسته بود با تعجب فریاد زد " : قرآن ام ؛ یادم رفت ؛ بایست برگردم " آماده برای کار روزمره و همواره کاملاً آگاه از موضوعات کشوری و بین‌المللی ؛ راس ساعت 9 صبح در معیت بادی گارد شخصی اش و ریاست امنیت کاخ کلنل کیومرث جهانبانی از آپارتمان اش خارج می‌شد کلنل یک گام عقب تر از شاه حرکت میکرد و در تمام روز اجازه نمی‌داد که شاه از زیر چشم او خارج شود.

به همراه یک دیگر ؛ از پا گردی عبور و پس از پائین آمدن از پله ها به سرعت از مقابل گارد نظامی که خبردار ؛ سالم نظامی می‌دادند عبور کرده و به حیاط روشن از آفتاب کاخ قدم می‌نهادند شاهزاده رضا ولیعهد که در دسامبر 1977 17 ساله بود و آخرین سال دبیرستان اش را قبل از اینکه راهی تگزاس شود تا در پایگاه نیروی هوایی فورت رییز آموزش خلبانی ببیند طی میکرد چنین به یاد می‌آورد " : پائین آمدنش از پله ها به یادم هست " " از من می‌خواست که تا دفتر کارش او را همراهی کنم و اولین سوال روزش هم همیشه گزارش آب و هوا بود " دفتر کارش در فاصلهای کوتاه از اقامتگاه نیاوران قرار داشت که با گذرگاهی که ردیف درختان سایه سار آن بودند طی می‌شد . پائین تر از یک رشته پلکان سنگی و پس از یک درختستان انبوه کوچک ؛ که منتهی به دومین کاخ میشد : کاخ جهان نما اقامت گاه کم_ طبقه‌ی فرمانروای پیشین سلسله‌ی قاجار : بازسازی شده به عنوان مجموعه‌ی اداری " جهان نما" مفروش به قالی‌های نفیس ایرانی ؛ کاشی کاری‌های پیچیده و پنجره‌های مشبک پوشیده شده از شیشه‌های رنگی دلفروز . مراسم استقبال در ورودی توسط ریاست اداره کل تشریفات دربار امیر اصلان افشاربه عمل می‌آمد. او از راه پله به طبقه دوم وارد میشد و از چند اتاق انتظار می‌گذشت منجمله در امتداد یک راهرو یک اتاق برای بسته بندی هدایا و دیگری برای دندانپزشک کاخ ، قبل از ورود به دفتر یک فضای گسترده‌ی غار مانند وجود داشت که منظره‌ی دیدنی سقف آینه کاری و دیوارهای منبت کاری شده‌ی آن

همانند یک جعبه‌ی جواهر بود که نور الماس‌ها را بازتاب می‌داد. صرف نظر از دمای هوا و یا فصل سال؛ شاه بدون استفاده از وسایل تهویه‌ی هوا کار میکرد او به سرما و جریان هوا حساس بود و نمی‌توانست دستگاه‌های تهویه‌ی هوای مصنوعی را تحمل کند تا آنجا که پنجره‌ها را نیز می‌بست و نصب دستگاه‌های خنک‌کننده را در اقامت‌گاه‌های مختلفش قدغن کرده بود - از گرانی به اندازه‌ی جریان باد بدش می‌آمد.

اما در اواخر اریب‌بهشت که گرما از دشت تهران به سمت دامنه‌های شمیران جریان می‌یافت نیاوران هم متأثر از این گرما می‌شد و خانواده‌اش مجبور می‌شدند پدر را ترک کنند و به سعد آباد در دامنه‌ی البرز؛ که دومین مجتمع باشکوه جنگلی با شکوه سلطنتی بود سکنی بگزینند؛ جایی که کاخ سپیدش اقامتگاه تابستانی پهلوی‌ها به حساب می‌آمد. هنگامی که در پائیز هوا دوباره خنک می‌شد خانواده و همراهانشان بار دیگر به نیاوران برمیگشتند و کاخ سپید به عنوان اقامتگاه‌ئی برای پذیرائی از سران کشورهای خارجی که به دیدار شاه می‌آمدند استفاده می‌شد. کارمندان دفتر پادشاه همواره پشت میزهایشان مشغول کار بودند هنگامی که اعلیحضرت همایونی وارد دفتر می‌شد. پادشاه شدیداً وقت شناس بود و به ندرت اتفاق می‌افتاد که تاخیری در قرار ملاقات‌هایش روی بدهد. بخش عمده‌ای از روز پشت میز کار صرف می‌شد با این وجود هر چند روز یکبار ساعاتی به سفرهای بازرسی منطقی‌ها و افتتاح و سرکشی از کارخانه‌های جدیدالتاسیس؛ سدها؛ مدارس؛ بیمارستان‌ها؛ نیروگاه‌های برق و پالایشگاه‌های نفت اختصاص می‌یافت؛ همانگونه که به سفرهای خارج از کشور و سایر پایتخت کشورها در چهار گوشه‌ی جهان. پس از مشورت با "افشار" که برنامه‌های روزانه‌ی او را مدیریت میکرد؛ شاه با وزیر دربار شاهنشاهی "امیر عباس هویدا" نخست وزیر دیرپای پیشین ایران که چهار ماهی می‌شد که به منصب اداره‌ی دربار شاهنشاهی و امور خاندان گمارده شده بود ملاقات می‌کرد. "از هشت صبح از دفتر "شاهنشاهی" کارها ابلاغ می‌شد "این را یکی از دستیاران بیان میکند": "حین صرف غذا هم کار میکردیم و کار تا نیمه شب ادامه داشت. خسته و کوفته به خواب می‌رفتیم و بازهم کارهای بیشتری

برای انجام بود " شاه ابائی از دور زدن سلسله مراتب کاری نداشت . شاهنشاه چنین اشاره کرده:

" اغلب میشد که به افسران جزء دستور میدادم که به افسران ارشد خود آنچه را من می‌خواستم انجام شود ابلاغ کنند " او از اینکه سرزده به بازرسی‌های از پیش اعلان نشده برود محظوظ می‌شد . یک سال پیش تر ، فرماندهان نیروی هوایی پایگاهی در نزدیکی شهر اصفهان خبر دار شده بودند که فقط هشت دقیقه وقت دارند تا خود را برای رسیدن شاه به پایگاه آماده کنند " به سختی برایم وقتی باقی مانده بود که پیش از فرود او خودم را به آنجا برسانم " این را جانشین فرماندهی پایگاه به خاطر می‌آورد " هواپیما یک بوئینگ 727 بود و او خودش آن را تنها با یک کمک خلبان و یک مهندس و یک مرد دیگری که به همراهش بود هدایت میکرد . جان کلام اینکه : داستانی بود " با اینکه ایران نخست وزیر ، کابینه‌ی وزرا و پارلمان و مجلس داشت ؛ شاه انعکاسی از قادر مطلق بود و این را شیر فهم کرده بود که در عالم تصمیم گیری همه‌ی راه ها به نیاوران ختم می‌شود . معروف بود که بدین می‌بالد که " من نه تنها تصمیم گیری میکنم که چاره اندیشی هم میکنم " او تایید و -اغلب - اداره کردن مذاکرات پیمان ها و قراردادهای دفاعی را خود انجام می‌داد ، در باره‌ی شرایط قراردادی و شرایط شرکت‌های نفتی خارجی مذاکره میکرد ، و حتی افزایش حقوق و دستمزد برای کارگران صنعت نفت و زمان تعمیرات اساسی پالایشگاههای نفت با موافقت او صورت میگرفت.

به عنوان فرزند یک ژنرال که قدرت را از طریق یک کودتا به دست گرفته بود و به عنوان بخشی از جهانی که انقلاب‌های مسلحانه در آن یک رخداد معمولی بود ؛ همیشه حواسش گرم آرتش اش بود نیروی زمینی ؛ نیروی دریایی و نیروی هوایی هیچ هواپیمای نظامی ئی بدون اذن او اجازه‌ی پرواز و یا فرود آمدن نداشت . هیچ یک از اعضای نیروهای نظامی بدون اجازه‌ی آشکار او به درجه‌ی بالاتر از سرهنگ دوم یا ناخدا دوم ارتقا پیدا نمی‌کردند هنگامی که روزنامه نگاران بیگانه از ایران دیدار میکردند ؛ برنامه‌ی سفر آنها برای بررسی به دفتر شاه ارسال می‌شد

مطابق گفته‌ی دستیارانش " : نسخهای از هر داستانی که در باره‌ی ایران نوشته می‌شد بر روی میز کارش قرار می‌گرفت " یک گروه از روزنامه نگاران آمریکائی که در دسامبر 1977 از ایران بازدید کردند به خاطر می‌آورند که " : در حین بازدید آنها از یک بیمارستان او دستور داد که یک استخر شنا برای پزشکان بیمارستان ساخته شود "نقشه‌ها برای طراحی ساختمان‌ها اجازه‌ی او را می‌طلبید در کارخانه‌ها سوالات بغرنج در باره‌ی الکترونیک و میزان تولید و مشکلات نیروی کار مطرح میکرد برای تمدد اعصاب کاتالوگ‌های نظامی مطالعه میکرد . شاه از شنیدن عذر و بهانه بیزار بود و برای نتیجه دادن برنامه‌ها بی‌صبر بود . یکی از مشاوران اش چنین می‌گوید : " فقط می‌خواست که کارها پیش برود " "همواره در حال سوال و سوال و مطالبه کردن نتایج بود و با آن چشم‌ها ی_متنفذ _ به تو خیره می‌شد " ! بطور استثنائی در خواندن مطالب سریع و بسیار مطلع بود . شاه از مناظرات سیاسی با وزرایش لذت می‌برد اما مناقشه کردن خط قرمزش بود وزیر پیشین کابینه " : اومی بایست اجازه میداد تا شما موضع خود را تشریح کنی " " در مراودات خصوصی بسیار خودمانی بود . من خودم بارها این تجربه را در باره‌ی بسیاری از موضوعات داشته‌ام . در جلسات او بود که باید به وزرا اجازه‌ی صحبت می‌داد اما اگر آنها سعی میکردند که با او بحث و جدل کنند خوشش نمی‌آمد " نسبت به دانش خود مغرور بود " خیلی خیلی واضح سوال می‌کرد " این را مدیر یک کارخانه‌ی الکترونیک که از شاه پذیرائی کرده بود می‌گوید "اگر می‌خواستی چرت و پرت تحویلش بدهی به سرعت متوجه می‌شد " . " با هر آنچه که در دنیا در حال روی دادن است آشناست " سفیر پرزیدنت لیندون جانسون در اواخر 1960 در تهران شگفت زده این عبارت را ذکر کرده " : در امور نظامی از بیشتر کارکنان پنتاگون وارد تر بود . بسیار باهوش . فردی بسیار تاثیرگذار . و شخصی که احساسات بسیار قدرتمندی را داشت " سفیر دریافته بود که بهتر است با او مخالفت نکند "از چشمش که می‌افتادی کارت تمام بود " این را سر دنیس رایت که در طی دوران صدراعظمی هارولد ویلسون ایلچی و فرستاده‌ی سیاسی بریتانیا بود یاد آور شد .

ساعات صبح با صدور دستورات ؛ ملاقات با بزرگان کشوری و لشگری ، توشیح قوانین ، و مطالعه‌ی گزارشات امنیتی از اوضاع جاری استان ها سپری می‌شد . پلیس مخفی خوفناک وانمود شده ی_ ساواک _ امنیت داخلی کشور را برقرار می‌داشت و از نزدیک هم وقایع بیرون از مرزهای ایران را زیر نظر داشت . هفته‌های یکبار شاه ؛ ریاست ساواک ژنرال نعمت هلا نصیری را به حضور می‌پذیرفت تا ا ه م یافته‌های اطلاعاتی و امنیتی را بازنگری کند و یک روز هم در هفته برای ملاقات‌های جداگانه با سه فرمانده نیروی زمینی و نیروی هوایی و نیروی دریائی آرتش اختصاص داشت . اگر وزیر امور خارجه قصد سفر خارجی داشت یاد داشت هائی که بین وزیر و شه‌ریار رد و بدل می‌شد که در پوشینه‌های که به مچ دست آجودان مطمئنی قفل می‌شد قرار میگرفت . این روش کاملاً امن بود تنها آن دو تن (یعنی) شاه و وزیر خارجه (کلیدهایی را که بتوان با آن در پوشینه را باز کرد در اختیار داشتند . یکبار که به خاطر مسائل امنیتی در شهر "والدی وستوک" مچ بند آنچنان محکم بسته شده بود که تا رسیدن به تهران مچ دست آجودان همراه شروع به کبود شدن کرده بود . با این سیستم کارا شاه اطمینان یافته بود که اداره‌ی مطلقه امور را در دست دارد و به وسیله‌ی حوادث غافلگیر نخواهد شد . او توصیه‌ی یکی از درباریان در باره اینکه ملاقات‌های منظم با اقشار معمولی مردم داشته باشد را نپذیرفت و چنین پاسخ داد " : ولی من همواره از اینکه مردم چه فکری میکنند مطلع هستم " و ادامه داد " خدا می‌داند گزارش پشت گزارش از چند منبع به دستم میرسد " از نتایج ظهور تکنولوژی‌های مدرن این بود که شاه نگران این نبود که بایست حضور فیزیکی‌اش در بین مردم احساس شود "صدای من همه جا شنیده می‌شود ؛ تصویرم همه جا دیده می‌شود . از رادیو و تلویزیون . در ارتباط بودن _ با مردم _ یعنی همین " پشت میزکارش حین کار کردن بر روی انبوه گزارشات با کمک رئیس دفتر مخصوص خود " نصراله معینیان " او در مورد پاسخ دادن به درخواست‌های شخصی نیز دستورالعمل‌های لازم را صادر میکرد . همه‌ی این کارها شفاها و بدون استفاده از تندنگار و یا دیکتافون (ضبط صوت) صورت می‌گرفت مجتمع نیاوران شامل دو کاخ بر برآمدگی مرتفع در آغوش دامنه‌ی کوهستان البرز

غنوده است و رای پوشش تاج درختان انبوه و در پایین این دامنه ؛ پایتخت یعنی تهران لمیده بود هرچند که اکثر روزها 5.4 میلیون شهروندان ساکن در آن زیر پوششی تیره از دود و غباری زرد پنهان شده بودند.

شاه خیالات زیادی برای تهران در سر داشت تهرانی که یک بازدید کننده‌ی دهه‌ی هفتاد میلادی با بی‌انصافی چنین توصیفش کرده بود "تیغه‌های عظیم زمین که به آرامی از سمت جنوب به طرف فلات بزرگ بیابان ایران در حا گسترش است" شش سال بعد در پایان جشنهای پرسپولیس ؛ شاه بنای یادمان بلند پروازانه‌ی شهید را در حضور امپراتور اتیوپی و پادشاهان یونان ؛ دانمارک ؛ نروژ و نپال افتتاح کرد که در قسمت مرکزی شهر تهران واقع شده بود . چهارطاق گول آسای شهید که سامانه‌ی بالای برج را به سمت آسمان بالا برده ، یک یادمان شاعرانه از روح _ طاق کسرای _ تیسفون باستانی پایتخت امپراطوری ساسانی پارسیان است که با هلال جاه طلبی‌های کشور مدرن پهلوی ها در هم آمیخته شده بود موزه ها ؛ سالن‌های کنسرت ؛ گالری‌ها و تماشاخانه‌های هنری ؛ به همان خوبی نیویورک و لندن در پارک بزرگ مرکزی شهر که به نام همسرش ملکه فرح نامیده شده بود تاسیس شده بودند .

ساخت و ساز یک متروی زیرزمینی آغاز شده و بنای یک فرودگاه بین المللی جدید در 30 کیلومتری جنوب تهران نیز در دست اقدام بود و تأیید ایجاد یک کمربند جنگلی سبز به طول 20 کیلومتر و پهنای یک کیلومتر اعطا شده بود تا بتواند هوای پایتخت را بهبود ببخشد و مزارع کشاورزی اطراف تهران را حفظ و تهران از طوفان‌های شن بیابانی حفاظت کند شاه در تلاش بود که وارث هفده ساله اش میراث دار پایتختی باشد که سزاوار یکی از پنج قدرت بزرگ جهان است . حدود 30:1 بعد از ظهر به اقامتگاه خانوادگی مراجعت میکرد تا نهار را با ملکه صرف کند . او همواره چند دقیقه‌های هم دیر می‌رسید نهار نیم‌ساعته به طور معمول اولین دیدار روزانه اشان بود . بشقاب مورد علاقه‌ی او برای نهار کتلت مرغ سوخاری بود که تا ته خورده می‌شد . صرف نهار به همراه گوش دادن به برنامه‌ی _همواره با

اهمیت_ پخش خبرهای دوساعته‌ی رادیوی ملی بود برنامه‌های که شهریار هیچگاه از آن غافل نمی‌شد ولی همسرش اغلب از شنیدن آن سرباز میزد . با پایان گرفتن اخبار رادیو ، شاه از پله‌های اقامتگاه بالا میرفت تا لباسی عوض کند و چرتی بزند . پس از استراحت نیمروزی سرحال و با لباس جدید به دفتر کار باز میگشت و بازهم روز از نو روزی از نو

کارهای عصر نیز مرکب بود از یک دور دیگر کاغذ بازی ؛ ملاقات و مشغولیت‌های اداری با این وجود شاه همیشه برای ورزش کردن وقتی را اختصاص می‌داد سوار کاری حرفه‌ای اسکی بازی ماهر و تنیس باز همچنین او از شنا کردن و اسکی روی آب و والیبال و ورزش‌های خطرناک از قبیل پرش از هلیکوپتر به داخل دریا بدون پوشیدن جلیقه‌ی نجات در بعد از ظهرهای هفته نیز لذت می‌برد معمولاً عصرها ساعت سه بعد از ظهر اگر همسرش بیرون از شهر بود و یا سرگرم مشغولیت‌های کاری خودش بود شاه به یک خانه‌ی امن که در نزدیکی کاخ (مترجم _ منزل دزاشیب (بود می‌رفت و یکی دو ساعتی را با یک معشوقه‌ی جوان نیز وقت می‌گذراند این تفریحات مف ری برای سبک کردن بار یک عمر در معرض نگاه دیگران بودن و چهار دهه بر تخت شاهی نشستن بود که صرفاً برای اشاره به دوگانگی تصور عمومی مردم از وی و هویت خصوصی و شخصیت او به صورت گذرا بدان اشاره شد. در اوائل سالهای دهه 1970 در دربار و بازار زمزمه‌هایی رواج یافت حاکی از اینکه شاه عاشق شده است. آن هم نه عاشق یک دختر اروپایی بلکه یک دختر 19 ساله ایرانی با موهایی که به رنگ طلایی رنگ کرده بود. میگفتند نامش گیلدا صوفی آزاد است. میگفتند که شاه با او ازدواج کرده و دختر را در کلیهای در کاخ جای داده است. شهبانو که ظاهراً کاسه صبرش لبریز شده بود در اواخر سال 1972 ناگهان تهران را ترک کرد. همانطور که سازمان سیا گزارش داد، این امر موجب شد که شایعاتی درباره طلاق در خانواده‌ی سلطنتی بر سر زبانها بیفتد. گرچه میگفتند ممکن است شاهدخت اشرف در این کار دستی داشته باشد ولی بیشتر

محتمل مینمود که علت واقعی آن وقت گذرانی شاه با یک زن دیگر بوده است پس از چندی شهبانو بازگشت - جالب است بدانید که ترانه‌ی باز آمد با اجرای زنده‌یاد الهه اشاره به همین قهر و دلتنگی ملوکانه دارد - درباره این داستان، نظیر بسیاری از توطئه‌های سطح بالای دربار ایران، مدرک موثقی وجود ندارد. مطابق اسناد ساواک درباری‌ها خود منشاء رواج این افسانه‌ها بودند سال 1973 اورینا فالاجی روزنامه نگار ایتالیایی ضمن مصاحبه‌ای از شاه سؤال کرد: آیا حقیقت دارد که زن دیگری اختیار کرده اید؟ شاه: این یک افترای احمقانه و پست و نفرت انگیز است.

بیش از مردم ایران این خود شاه بود که تصویر یک فرد نظامی را از خود در انظار عمومی بازتاب میداد: "عبوس، منجمد چون یخ و تقریباً فاقد حس شوخ طبعی" او به ندرت لبخندی بر لب می‌آورد و هرگز از ته قلب نمی‌خندد. دوستی ندارد؛ به دیگران ظنین است؛ مرموز است و برخی هم میگویند که پارانویا یا بدگمان "برخی در اغلب اوقات او را کمی جدی می‌یافتند" سینتیا هلمز که همسرش ریچارد سفیر آمریکا در ایران بوده با این توصیف موافق است "جای زخم بر روی لب اش که از اقدام به سوء قصد نسبت به جانش در سال 1949 به یادگار باقی مانده بود به او ظاهری اندک بدبینانه می‌داد. در طول روز اغلب کت شلوار و جلیقه می‌پوشید و همیشه شق و رق می‌ایستاد. هرگز نفهمیدم که این طرز ایستادن به خاطر آموزش‌های نظامی‌ئی بود که دیده بود و یا به این خاطر بود که او را قد بلند تر نشان می‌داد" کفش هائی که به پا میکرد چند سانتی به قامت 177 سانتی متری او اضافه میکرد و این تنها نشانه‌ی بیرونی از عدم اعتماد به نفس بود که خود را نشان میداد. رفتار بیش از حد رسمی شاه در مواجهه با مدل دیگر از آداب درباری هم به وضوح ثابت شد، به مناسبت سالگرد بیست و پنجمین سالگرد عروسی ملکه جولیانا و پرنس برنهارد زوج‌های سلطنتی در معیت یکدیگر برای شرکت در مراسم قرار گرفته بودند و ملکه الیزابت دوم بریتانیائی جفت پادشاه قرار گرفت پس از آنکه میهمانی پایان گرفت "الیزابت" به وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا اطلاع داد که او شاه را "نسبتاً حوصله سر بر" و "خیلی بد اخلاق" می‌داند چون

همه ش میخواستہ حرف بزند . ملکہی بریتانیا یک دهہ بعد پذیرای او در قلعهی ویندزور شد و احساس هیچگونه بهبودی در رفتار شاه نداشت . این بار ہم ملکہی بریتانیا خواست کہ دیگران بدانند کہ او شاه را بہ عنوان فردی " خیلی بداخلاق " می‌شناسد . با ملاحظہی کاری بسیار در حالات چہرہی او درباریان ژست‌های گوناگون او را کہ نشانگر تغییر حتی اندک خلق و خو بود ؛ را تمیز می‌دادند اگر شاه پکر و اندیشناک و عمیقاً در فکر بود و یا عصبی بود ؛ انگشتان دستش در موهای پیشانی اش فرو میرفت تا با رشتہ موہائی کہ شل شدہ اند بازی کند اگر بی‌تاب بود و یا بہ ہر صورتی برانگیختہ یا ہیجان زدہ بود از روی صندلی بر میخواست و سرتاسر اتاق دفترش را راہ می‌رفت . خلیل الخلیل سفیر لبنان در دربار پهلوی بہ خاطر می‌آورد کہ " : حالات چہرہ اش تغییر نمی‌کرد " " دوست داشت کہ نشان دہد کہ چون آہن محکم است . ہموارہ فاصلہ اش را از مردم حفظ میکرد " " مثل یک آخوند جدی ہرگز حرفی احمقانہ بر زبان نمی‌آورد ؛ خیلی کم سیگار می‌کشید و ہرگز از الکل مست نمی‌شد " این را ثریا اسفندیاری دومین زن از ہمسران سہ گانہ اش بہ خاطر می‌آورد . ملکہ ثریا یاد آور می‌شد کہ حتی در خلوت نیز شاه او را بہ صورت رسمی خطاب قرار میدادہ و از واژہی فارسی " شما " کہ معمولاً برای غریبہ ہا و آشنایان استفادہ می‌شود ؛ استفادہ می‌کردہ ملکہ فرح از دیسپلین و انضباط شوہرش شگفت زدہ می‌شد " واقعاً خیلی خوددار بود " او بہ یاد می‌آورد " یک موقع ؛ فلاش یک عکاس حین عکس برداری منفجر شد . ہمہ از جا پریدند . او از جایش تکان نخورد . خارق العادہ بود " یکی از معدود مواردی کہ شاه از دست ملکہ فرح در مقابل ہمراہان از کورہ بہ در رفت ہنگام رانندگی بہ سمت سواحل دریای خزر از رامسر بہ نوشہر بود . مسافرت‌های با ماشین مصیبتی بود چون اعلیحضرت عشق سرعت بود و در حالی ہمسرش التماسش میکرد کہ " آنها را بہ کشتن ندهد " ؛ پدال گاز را تا تہ میچسبانید " . خیلی تندہ ؛ خیلی تندہ " همچنان کہ ماشین سرعت می‌گرفت فرح فریاد زد ہمینکہ ہمسرش متوجہ او شد کہ آرامش کند یک پرنده مستقیماً بہ شیشہی جلوی ماشین برخورد کرد و شاہنشاه مجبور شد کہ ناگہان ترمز کند و تقریباً کنترل ماشین از دستش در رفت شہبانو در

حالی که با یاد آوردن این خاطره میخندد میگوید "اونوقت بود که برگشت و سرم داد زد " ظرفیت قابل تحسین خویشتن‌داری شاه در هنگام وقوع یک حادثه در حین آزمایش محدوده‌ی بُرد موشک خود را نشان داد در سال 1976 میلادی نیروی هوایی شاهنشاهی تعدادی از موشک‌های (ماوریک) را دریافت کرد و پادشاه با گروهی از ایرانیان عالی‌رتبه و دیپلمات‌های آمریکائی و امیران آرتش برای تماشای آزمایش‌های اولیه‌ی موشک‌ها ؛ رهسپار صحنه‌ی آزمایش در یکی از بیابان‌های ایران شد. " موشک از فاصله‌ی حدود 10 کیلومتری شلیک شد " ژنرال محمد حسین مهرمند چنین به خاطر می‌آورد: " خطائی روی داد . بجای اینکه منفجر شود ؛ موشک یک چرخش 90 درجه‌ای کرد و مستقیم به سمت پایون و جایگاهی که میهمانان در آن مستقر شده بودند روانه شد . همه‌ی افراد حاضر از جمله ژنرال‌های آمریکائی خودشان را به روی زمین پرتاب کردند ؛ بغیر از شاه . که همانطور سیخ ایستاد . پاهایش را استوار بر زمین کاشت. هنگامی که موشک مستقیم از بالای سرش پرواز کرد و دورتر به شکل تویی آتشین منفجر شد _ که موج انفجار آن تقریباً جایگاه را خراب کرد _ چهره‌اش بی‌حرکت بود ". وقتی که ژنرال‌های دستپاچه شده خودشان را از روی زمین جمع و جور کردند ؛ ژنرال مهرمند به سمت شاه دوید و فریاد زد " : اعلیحضرت ! اعلیحضرت " " باید تمامش کنیم ". شاه از این پیشنهاد متعجب شده بود - چرا باید کسی خواستار توقف شود ؟ " نع . نع " شاه جواب داد " ادامه خواهیم داد ". همراهان ترسان و لرزان بر روی صندلی هایشان نشستند و آزمایش ادامه یافت . دومین موشک با فرمان شلیک منفجر شد شاه با مهرمند شرط بست که سومین موشک در عرض فقط 45 ثانیه به هدف اثابت خواهد کرد وقتی ثابت شد که حق با شاه بوده ؛ در لحظه فراموش کرد که کجا ایستاده " : کلاهش را برداشت و بر زمین انداخت ؛ خیلی خوشحال بود " آنروز در صحنه‌ی آزمایش ؛ شاهنشاه اعتقاد به سرنوشت و مشیت و شجاعت حین دشواری را نشان داده اما همچنین نشان دهنده‌ی روحیه‌ی پسرانه‌ای بود که تقریباً هیچگاه بصورت عمومی امکان بروز پیدا نکرد

* * *

تنها اعضای فامیل و دوستان نزدیک و درباریان می‌دانستند که در ورای خودستائی عمومی و قیطان‌های طلائی لباس‌های نظامی؛ شاه مردی بود که به طرز حیرت‌آوری شکسته نفس و عقیف و به طرز قابل توجهی خجالتی بود برای خارجی‌هایی که برای اولین بار او را ملاقات میکردند، انقطاع بین وجهه عام پادشاه و شخصیت خصوصی او نامطلوب بود. "در یک ملاقات چشم در چشم او مهربان است؛ حتی کمی هم کمرو و خجالتی" این گفته‌ی یک سفیر غربی است: "آنقدر به ملایمت سخن می‌گوید که گاهی برای شنیدنش به زحمت می‌افتی. دوست دارد که به جوک‌ها گوش بدهد ولی خودش مطلقاً ذوق شوخ طبعی ندارد. در حقیقت او شخصیت رنگارنگی نیست. اما در منظر عمومی یک سلطان ثابت قدم است. عبوس و هدفمند و همواره هم خوش اندام و کشیده قامت بابت نرمش‌های ورزشی و رژیم غذایی دقیقی که دارد. صادقانه فکر میکنم به احتمال قریب به یقین شاه واقعی همان انسان کمروی ساکت است. شخصیت دیگرش آنی است که مجبور بوده تمام عمرش را در مقابل آینه در حد استادی به تمرینش بپردازد" "او حقیقتاً نقطه‌ی مقابل آنچیزی است که مردم در باره اش فکر میکنند"

مشاهدات مهنز افخمی اولین وزیر امور زنان قبل از آنکه او وارد کابینه شود فقط شاه را از دور دیده بود "من شاه و شهبانو را در سفر به پاکستان همراهی کردم و شانس این را داشتم که ببینم او چگونه با دیگران تعامل میکند. او خیلی خیلی مرد مهربان و معتدلی بود. خویشتنداری اولین درس رهبری بود که پدرش بر روی آن پافشاری می‌کرد". هرگز اجازه نده که مردم بدانند در چه حالی هستی" "پدرم خجالتی بود" شاهزاده‌ی تاجدار رضا این را تأیید میکند "در منظر عام او نقابی بر چهره اش می‌کشید" شاید بایست تلاش میکرد که بیشتر خود واقعی اش را به مردم نشان بدهد. او از روشی که پدرش برایش در نظر گرفته بود پیروی کرد یکی از دلایلی که نقاب بر چهره میزد - تظاهر به قدرتمندی می‌کرد - این بود که هر تصور دیگری از او حمل بر ضعف و ناتوانی می‌شد. شاه آموخته بود که حتی در روابط

شخصی اش نیز خودداری به خرج بدهد و هرگز به هیچکس به طور کامل اطمینان نکند شاه یکبار چنین بیان داشته: " اگر از شخصی خوشم بیاید " به محض اینکه کوچکترین شکی به من دست بدهد ؛ مجبور می‌شوم که قطع رابطه کنم . رفاقت مستلزم اعتماد دوطرفه است اما یک پادشاه نمی‌تواند هیچکس را به دایره‌ی اطمینان خود راه بدهد " بارها هنگامی که فرح اصرار میکرد که شوهرش در انظار عمومی بیشتر لبخند بزند ، شاه به او یادآور می‌شد که بروز احساسات حمل بر ضعف می‌شود .

جمعه ها هنگامی که خانواده و دوستان برای صرف نهار ؛ تماشای فیلم و ورق بازی در نیاوران گرد هم می‌آمدند ؛ حواسش بود که زیادی با یکی از مهمانان وقت نگذرانند تا مبدا دیگران این برداشت را بکنند که شاه نسبت بدان زن یا مرد لطف بیشتری معطوف می‌دارد . از مبهم گوئی می‌هراسید ، از چشم در چشم دوختن با دیگران ابا داشت و به طرز آشکاری از گردهمائی‌های خودمانی به زحمت می‌افتاد این عادات و صفات بسیاری از کسانی را که رفتار شاه را می‌پائیدند به این صرافت می‌انداخت که شاه فرد گردن فراز و متکبری ست و شاید هم بدتر در نوامبر 1977 پهلوی ها از واشنگتن دی . سی بازدید کردند و اسطوره‌های موزیک " جَز " یعنی سارا وان (و) دیزی گیلیسپی پس از صرف شام در اتاق شرقی کاخ سفید به اجرای برنامه پرداختند در انتهای نمایش پرزیدنت کارتر و همسرش از صندلی‌های خود برخاستند و بر روس سکوی اجرا رفتند تا شخصا از آن ها تشکر کنند ملکه فرح نیز از جایش برخاست اما همه متوجه شدند که شاه " شق و رق " همچنان بر صندلی خود نشسته است _ او از تصور برخاستن در مقابل انبوه مردم خشکش زده بود . همسرش ؛ هراسان از وقوع اتفاقی ناخوشایند در گوشش زمزمه کرد که به آنها بر روی صحنه بپیوندند.

اما همچنان او بر روس صندلیش میخکوب مانده بود بدانجا که فرح به بازویش را گرفت و به روی سکو هدایتش کرد اما آنچه نبایست بشود شده بود و روز بعد شایعات دروغین در همه جا پخش شد که شاه ایران به این دلیل از جایش بلند

شده که نمیخواست با یک موسیقیدان سیاه پوست دست بدهد . پروین فرمانفرمائی طراح برجسته‌ی لباس ایرانی زمانی را به خاطر می‌آورد که پای خود را حین اسکی در کوه‌های آلپ شکست . شاه در همان نزدیکی در حال اسکی کردن بود و با شنیدن این حادثه ؛ همدردی خویش را ابراز کرد . در معدود دیدارهایی که پروین غفاری از دربار سلطنتی داشت برخی اوقات به عنوان زوج رقص با شاه میرقصید " او خیلی ماخوذ به حیاء بود " " هنگامی که می‌رقصیدیم تنها حرفی که به ذهنش می‌رسی به من بگویند این بود که " پای تان چطور است ؟ " این تنها مطلبی بود که در باره اش با من حرف میزد . در طی دو یا سه سال همین سوال بار پرسیده می‌شد تا اینکه نهایتاً من گفتم " : اعلیحضرت چیز دیگری نیست که درباره اش صحبت کنیم ؟ خیلی وقت است که پای من معالجه شده " به این کمروئی ؛ ظرفیت و تمایل به پرهیز از درگیری ؛ مقابله‌های شخصی و خبرهای بد هم اضافه شده بود.

آخرین کاری که شاه دوست داشت انجام بدهد این بود که سبب دلخوری و یا آسیب رساندن به احساسات اطرافیانش بشود . آقای نیکنام که از تجهیزات ورزشی نیاوران مراقبت میکرد میگوید : شاه یک نجیب زاده بود او به خاطر می‌آورد که ملکه اغلب به خاطر شاه در امور دخالت میکرد " هر روز صبح شوهرم برای رفتن به دفتر کارش از روی چمن ها رد می‌شد . و هر روز هم این آقای محترم در کنارش راه می‌رفت و شروع به غرو لند درباره‌ی این موضوع و یا آن مطلب می‌کرد . اعلیحضرت به من گفت " : این مرد مایه‌ی زحمت من می‌شود . روز ام را با خوشحالی شروع میکنم ولی او همه اش شکایت میکند " برای همین با آن آقا صحبت کردم و گفتم : " بی‌زحمت با این گالیه ها مزاحم اعلیحضرت نشوید و آنها را به من بگوئید . میدانید مسئولیت امور خانه با من است " " . شوهرم خیلی رئوف بود " هرگز نمی‌خواست هیچکس را برنجاند " . طبع حساس و کناره گیر شاه همچنین حاصل یک دوره‌ی طولانی نقاقت از یک بیماری در دوران نو نهالی بود " شاهزاده‌ی کوچولو نزدیک بود بر اثر حصه بمیرد ، همچنین به سیاه سرفه و مالاریا هم دچار

شده بود و همه‌ی طول عمرش را از ناراحتی دستگاه گوارش رنج می‌برد. شاه کبد حساسی داشت و طحال بزرگ و سیستم ایمنی بدنش به مخاطره افتاده بود که او را نسبت به عفونت‌های ویروسی و بیماری‌های مکرر و آنفلو آنزا آسیب پذیر میکرد. ترجیحش برای استفاده از عینک آفتابی به جهت حساسیت به نور زیاد بود ولی تصویر یک مستبد غیر قابل دسترسی و خود سر از او را تقویت می‌کرد برای شخصی که طبیعتا و غریزی منزوی ست و تمایل به تنهایی دارد؛ فشار پیوسته‌ی تصمیم‌گیری و تحمل کردن حضور مداوم در بین عامه مردم منجر به فشارها و استرس‌هایی میشود که به شکل افسردگی ناتوان کننده و مشکلات معدوی و اضطراب نمود می‌یابد. بیخوابی غیرعادی هم از همین مشکلاتی بود که در بدترین شبهائی که عارض می‌شدند حتی به مدد قرص والیوم نیز قادر نبود که بخواب برود. دربین خدمه‌ی نیاوران شاه به دلیل مالحظه کاری و صبوری معروف بود. در سفرهای خارجی حتما بایست مطمئن می‌شد که هدایا بابت تشکر در بین خدمه و کارکنان هتل محل اقامتش توزیع میشد.

در طی یک سفر رسمی به ایالت متحده آمریکا بود که شاه هزینه‌های پزشکی مادر مامور سرویس امنیتی خودش را نه با هزینه‌ی دولت که از جیب شخصا پرداخت کرد. در همان سفر او سینی سرو غذا را از دست بانوی خدمتکار مسنی که در حال پذیرائی بود گرفت و به حالت اعتراض گفت: " نمیتوانم چنین اجازه‌های بدهم " او به مثل مادر من است " در کاخ هرگز از چیزی ایراد نمی‌گرفت وقتی که پیشخدمت مخصوص اش برای درمان یک بیماری مزمن داروی اشتباهی را به وی داد؛ اصرار داشت که مساله بزرگ تلقی نشود تا باعث خجالت هر دونفر شان نشود. امیر اصلان افشار ریاست اداره کل تشریفات دربار به خاطر می‌آورد زمانی که به اتریش سفر کرده بودند شاه کاروان حامل خود را مجبور کرد که دوربزنند و به هتل محل اقامت برگردند چون به یاد آورد که فراموش کرده از دربان هتل خداحافظی کند. " شرمنده ام، سرم شلوغ بود و نتوانستم به شما بدرود بگویم " - شاه در حالی که دست مرد حیرت زده را می‌فشر د این را گفت "از همه‌ی مهربانی‌ها و

سخت کوشی شما متشکرم "یک بار دیگر هم که از دست یکی از مشاورانش شاکی شده بود به افشار گفت "گوش این رفیقمان را بکش " و بعد جمله اش را چنین تصحیح کرد " مواظب باش زیاد محکم نکشی ؛ نمی‌خواهم که گوشش را از جا بکنی " ! حس طنز خشک و دست کم گرفته اش ، خود را به صورت نگرش جبری به زندگی و پوچ بودن آن تجلی میداد یک گزارشگر آمریکائی یکبار از او پرسید که پادشاه ایران بودن چه گونه است .شاه به زخم گلوله‌های ناشی از سوء قصدی نافرجام که لبش را جریحه دار کرده بود اشاره کرد و در پاسخ به یک کلمه خشک و خالی بسنده کرد " : خطرناک "بار دیگر او به یکی از ملاقات کنندگان خود یاد آور شد که مردمش تحت حکومت بیش از یکصد پادشاه از یک دوجین سلسله‌های پادشاهی متفاوت بوده اند و اینکه "میدانی که چند نفرشان بدون درگیری در رختخواب هایشان مرده اند ؟ "با لبخندی تلخ این سوال را پرسید . سپس خود با بالا بردن چهار انگشت یک دستش _ به نشانه‌ی پادشاهانی که به مرگ طبیعی در گذشته اند _ چنین ادامه داد " : اصلا شغل خوبی نیست "

اسدالله اعلم نزدیک ترین مشاورش و یکی از معدود انسانهائی که میتوانستند به شاه آسودگی خیال بدهند ؛ وزیر پیشین کابینه بود که قبل از هویدا به عنوان مزیر دربار شاهی مشغول به خدمت بود .وقتی این دو مرد با هم تنها بودند مثل دو هم اتاقی دانشگاهی از سرکول هم بالا میرفتند ؛ هرچند که اعلم همواره مواظب بود که از حد خودش تجاوز نکند حین برگشت از تبریز به تهران هنگامی که دو مرد داخل هواپیما نشستند بودند اعلم زمانی را به یاد آورد که بکارتش را با یک زن مسن تر بر باد داده بود آنهم در حالی که آن زن یک بشقاب سیر خورده بوده و دهانش بوی سیر میداده !!! شاه از شنیدن این مطلب چنان قهقهه‌ی خنده‌ی طولانی ئی سر داد که علیحضرت ملکه و دیگران نگران شده بودند با اینکه شاه از اقامت در پنج کاخ مجزا لذت میبرد و چنین فرض میشد که یکی از ثروتمند ترین مردان جهان است اما زیاد علاقهای به پول و توجهی به حساب‌های بانکی اش نداشت و به پول به جز به عنوان وسیله‌ای برای پخش بذل و بخشش توجه نشان نمی‌داد برای

شخصیتی که کاملاً در امور دولتمداری بدگمان بود او به طرز تعجب برانگیز و حتی حیرت آوری نسبت به منافع شخصی اش بی‌تکلف و ساده بود وقتی که حسابدار کاخ چک‌ها را برای امضای به حضورشان تقدیم میکرد هیچگاه نشده بود که دست از امضاء کردن بردارد تا بپرسد که این مخارج جهت چیست. هیچوقت حتی این خیال را نمیکرد که خدمتکار خودش اهل حسابسازی باشد. زنان زندگی -اش از اینکه او تمایلی برای اینکه پولی برای خودش خرج کند نداشت سرخورده می‌شدند جامه‌هایی که برتن میکرد اغلب از مد افتاده بودند و لب‌ها س‌های رسمی اش از اوایل دهه‌ی پنجاه دیگر به روز نشده بود. تلاش‌های همسرش برای به روز کردن کمد لباس هایش با درجات جورواجوری از موفقیت روبرو می‌شد. مریم انصاری همسر سرزنده‌ی وزیر اقتصاد سعی کرد که یک کلک سوار کند یک شب حین صرف شام او به صورت گذرا اشاره کرد که یک "خیاط خارق العاده" که برای شوهرش و نخست وزیر وقت لباس می‌دوزد را می‌شناسد. شاه طعنهای به او زد: "اوه؛ پس الان مشغول کسب و کار مد شده‌ای؟" بانو انصاری دل را به دریا زد و لب به سخن گشود و در پاسخ گفت: "اعلیحضرت؛ لباس‌های شما قدیمی به نظر می‌رسند" و در یک گپ و گفت نرمخویانه در باره‌ی مزایای پول خرج لباس کردن داد سخن داد. ولخرجی کردن شاه حداکثر محدود می‌شد به خرید دو یا سه عدد ساعت مچی که هر سال می‌خرید و نوزده ماشین اسپورتنی که بابت آنها جامه می‌درید و اصطبل‌ی شامل اسب‌های باشکوه ایرانی و ترکمن و عربی. تمثال‌های شاه در همه‌ی اماکن عمومی و بسیاری از منازل نصب بود. و به در واقع شورش را در آورده بودند. ایرانیانی که با کیش شخصیت بار آمده اند مطمئناً حیرت زده خواهند شد اگر بدانند که آش آن قدر شور بود که خان هم متوجه شده بود و شخص شاه خود سرخوردگی اش را از این امر به نمایش گذاشته بود.

رضا قطبی؛ پسر دائی ملکه فرح که به عنوان سرپرست صدا و سیمای ملی ایران خدمت میکرد بیاد می‌آورد که به همراه خاندان سلطنتی و میهمانانشان در کناره‌های دریای خزر اقامت داشتند. همه‌ی گپ و گفت‌ها هنگامی که زمان پخش

خبرهای ساعت 2 رسیده بود متوقف شده بود . طبق معمول اخبار حاوی آخرین کارهای کشوری و سخنرانی‌های شاه تا ته قضیه بود به طوری که توجه کردن به آن همه آب و تاب ملال انگیز بود شاه به لحن هوشیارانه‌ای پرسید " : توی ایستگاه رادیوی شما هیچ خبر دیگری نبود _ که پخش کنید_ ؟ " رضا قطبی وقتی که به دفتر کارش برگشت این موضوع را با یکی از کارکنانش در میان گذاشت ؛ یکی از گویندگان خبر محبوب رادیویی . او اضافه کرد " من از این نحوه‌ی خبر رسانی اصلا راضی نیستم " " این همه تمرکز بر روی شاه و ملکه و هر کاری که اعضای خاندان سلطنتی انجام میدهند " همکارش به او یادآور شد که چرا در وحله‌ی اول همه تمرکز بر روی آنها قرار دارد " " ما شبیه بی بی سی و یا رادیو فرانسه نیستیم " . اگر اخبار را با شاه شروع نکنیم ؛ مردم خیال می‌کنند که نکند توی ایران کودتا شده " شاه هرگز انکار نمی‌کرد که مواقعی بوده که او ترجیح میداده که نوعی دیگر از زندگی را در گوشه‌های از دنیا می‌داشته است.

یک بار به یک گروه از از روزنامه نگاران حیران در نیویورک گفته بود " بگذارید با صراحت کامل به شما بگویم که این مشغله‌ی پادشاهی شخصا برای خود من جز سردرد چیزی نداشته " در صحبت‌های خصوصی صریح اشاره داشت که " : به سختی این کار ، شغل مطبوعی ست " به یک استاد دانشگاه مدعو به صورت ضمنی گفته بود " می‌توانم به خیلی کارها که بسیار جذاب تر برای انجام هستند چه در ایران و چه در خارج از ایران فکر بکنم " او تنها به مدد الهامات خود برای تغییر میهن اش به یک دولت مدرن و بازگرداندن ایران به عظمت پیشین اش دلبسته بود

* * *

تنها یک چیز بود که شاه از بابت آن در طول حیاتش مطمئن بود و آن عشقی بود که او نسبت به مردم ایران داشت ؛ همان ها که او به مهربانی از آنها با عنوان " فرزندانم " نام می‌برد صمیمیت و همدلی بین آنها به احتمال نزدیک به یقین توسط بیگانگان و روشنفکران محال است که فهمیده شود " شما غربی ها_

خیلی ساده بگویم _ فلسفه‌ی ورای قدرت مرا نمی‌فهمید " او چنین گفته بود " ایرانی ها به پادشاه خود به مثابه یک پدر می‌نگرند خب اگر از نظر شما ضرورتا یک پدر ، دیکتاتور هم هست ؛ این دیگر مشکل شماست ؛ نه من " ورای همه چیز " شاهنشاه " پیوستگی پر شوری با " فره " داشت) سپر پشتیبانی دنیوی. و _ همان مشروعیت الهی در اسلام _ است که مقرر بود تا آن زمان که پادشاه همچون پدری خیرخواه حکمفرمائی کند و نگهبان منافع ملت -اش در جان و دل باشد بیمه کننده‌ی وفا داری و از خودگذشتگی و مهر مردم نسبت به او باشد _ . نمونه‌ی این ف ره ایزدی تضمین کننده‌ی محبت مردم ایرانزمین نسبت به پادشاه را در آئین بزرگداشت روز کوروش کبیر و غریو "پهلوی پهلوی " جوانان نسل‌های چندم از ایرانیان به دنیا آمده در 38 سال پس از هجوم دوباره‌ی ملاحای گجستگ و پتیاره را به حیرت و به آشکار می‌توان دید _ توضیح مترجم از زور نمی‌توان برای نگاهداشتن " فره " استفاده کرد پادشاهانی که دستشان آلوده به خون بی‌گناهان شده باشد می‌بایست انتظار آن را داشته باشند که تاج و تخت شان و آبرویشان را از دست بدهند برای شاه ؛ " فره " جامه‌ی عمل پوشیدن و هویدا شدن اراده‌ی مردم و پادشاهی مردم بود چون این امر یک قرارداد اجتماعی بر پایه‌ی اطمینان و احترام متقابل بین شاه و مردم است . مردم ایران ، او دوست داشت که بگوید "دوستم داشته باشید و هرگز رها یم نکنید " " یک پادشاه راستین در ایران فقط در راس سیاست‌های ملت قرار ندارد " در یک موقعیت دیگر چنین توضیح داده بود " در واقع ؛ بیش از هر چیز دیگری ؛ شاه یک آموزگار و یک راهبر است . او کسی نیست که فقط راه بکشد ؛ پل و سد بنا کند و برای مردمش آب راهه حفر کند . بلکه همچنین کسی است که آنها را در اندیشه و روح و روان نیز راهبری کند " این موضع بیان میکند که چگونه در صورتی که شاه به پشتیبانی ملت اش اطمینان خاطر داشته باشد بر بنیان پرستیژ یا قدر و منزلت بزرگاش و نفوذ روحانی ئی که دارد ؛ می‌تواند آغاز گر چنان برنامه‌های هنگفت و بنیادین باشد - برنامه هائی که در هیچ کجای دیگر جهان قابل اجرا نبود مگر به مدد وقوع انقلاب ها و مسدود کردن آزادی‌های فردی و شهروندی و یا از طریق روند کند و بطئی اصلاحات باور و

پیوستگی شاه به " فره " در توضیح رفتار هایش در دو موقعیتی که رقبايش قبل تر هم این موقعیت را داشتند که او را از تخت بزیر بکشند کمک می کند : به طور خلاصه ؛

در آگوست 1953 حین زور آز مائی با نخست وزیرش محمد مصدق از ایران خارج شد و به ژنرال بازنشسته فضل الله زاهدی و آرتش دستور داد که نظم را برقرار کنند. در ژوئن 1963 ناآرامی های مذهبی به رهبری آخوند آتشین مزاج روح هلا خمینی خبر از شورش میداد . این بار هم شاه پا پس کشید و اجازه داد تا شخصیتی بیباک تر و جسور تر _ این بار نخست وزیر اسدالله اعلم _ با استفاده از گلوله های ساچمهای خیابان ها را پاک سازی کند .بیش از هر چیز شاه از رویارویی با ملت خودش بیم داشت و از نظر خلق و خو قادر نبود که به نیروهایش دستور آتش گشودن بدهد؛ حتی به روی آنهایی که به دنبال پائین کشیدن اش از تخت سلطنت و نابود کردن او بودند دیرپا ترین مشاوران ش درک کرده بودند که شاه اگر ایستادن و جنگیدن به معنای به خاک و خون کشیدن تاج و تخت باشد در نهایت امر اهل سازش و یا عقب نشینی است . اضطراب آنها از این بود که او بیش از حد برای حکمرانی بر یک کشور با تاریخچه های طولانی و پر پیچ و خم از ناآرامی و شورش دل نازک و رئوف است . اما شاه همه ی قضیه را به همین محدود نمی کرد در نگاه شاه ؛ یک رهبر ملی که برای بر سر قدرت ماند متوسل به زور بشود خیلی بهتر از یک مستبد نیست و شاه هرگز خودش را اینچنین نمی دید " . من سوهارتو نیستم " شاه پیوسته در رجوع دادن به مرد قدر قدرت اندونزی _ که بیرحمانه آشوب گران چپ گرای آن کشور را به بهای زندگی تقریباً نیم میلیون نفر سرکوب کرد _ این را تکرار میکرد . تا زمانی که در روح و روانش این باور نشسته بود که خدا پشت و پناه اوست و ایرانیان نیز پشتیبان وی هستند ؛ شاه با قدرت و اعتماد به نفس حکومت می کرد و آنگاه که حس میکرد او دیگر بر قلب های مردمان ش حکومت نمی کند و تردید ها در باره ی ماموریت ش در وجود ش رخنه می کرد ؛ دچار تزلزل می شد و راهش را گم میکرد و دو پهلو حرف میزد . به نظر می رسد عدم احساس محبت و حمایت _

هر چقدر هم اندک و موقتی _ همواره با به هم زدن تمرکز و تخلیه‌ی انرژی و عزم و اراده او را از پای در می‌آورد . پس می‌طلبید که یک دست هدایت گر محکم بار دیگر او را مشی عادی اش باز گرداند.

به گفته‌ی یکی از مقامات دولتی که مورد اعتماد او بود ؛ شاه نه به گونه‌ی مدیری قاطع که دوست داشت به نظر برسد بلکه چون " برهای در لباس شیر " بود او معمولاً تصمیمات خطیر را به دقیقه‌ی نود محول میکرد و یا بطور کل از خیر آنها می‌گذشت مشکلات کوچک چاره نشده ؛ بیش از آن چیزی که می‌بایست جدی می‌شدند به کرات این بدان معنا بود که شاه بر خلاف لذتی که از قدرت انحصاری می‌برد ؛ در از دست دادن مهار قدرت و یا دادن ابتکار عمل به دست اشخاص قدرتمند تر و یا شخصیت‌های زورمند تر ، تن به خطر میداد با همه‌ی این اوضاع و احوال در دسامبر 1977 سوالات مربوط به سرشت و توانائی رهبری او تبدیل به موضوعاتی انتزاعی شده بود و نا آرامی‌های دهه‌های پیشین چیزی جز یک خاطره‌ی دور نبود . در مسیر ؛ سفرهای اخیرش به شهرهای بندری که بر خطوط ساحلی جنوبی واقع در کرانه‌های خلیج فارس قرار دارند ؛ شاه خیلی از استقبال مردم در خیابان ها تحت تاثیر قرار گرفته بود " . در بعد از ظهر موبک اعلیحضرت همایونی وارد کرمانشاه شدند و من شاهد پر شور و شوق ترین منظره از استقبال مردمی _ که تا کنون به عمرم دیده ام _ بودم " این را اسدهللا اعلم ثبت کرده است . شاه مشاهده کرد که روحانیون مسلمان محلی در صفوف اول تظاهرات اعلان وفاداری قرار دارند " این باور کردنی نیست ؛ اکنون که استانداردهای زندگی بهبود پیدا کرده این ملا ها هستند که زیرکانه و مداحانه ؛ چاپلوسی ما را در رسیدن به این دست آورد ها انجام می‌دهند " او این را به میهمانان شام گفته بود " حتما شنیده اید که نماینده‌ی آنها _ آخوندها _ موقع ورود ام به اقامت گاه به من چه گفت " " خودم هم از شنیدنش شگفت زده شدم " اسدهللا اعلم این گفته ها را در خاطرات محرمانه اش ضبط کرده است . شاهنشاه بطور محکم بر این باور بود که " 95 درصد از جمعیت ایران هوادار پادشاهی هستند " در پاسخ به سوال اینکه او از کجا می‌داند که

مردم از او حمایت می‌کنند ؛ شاه یک جواب حاضر و آماده داشت " : می‌توانید از چشمانشان این را ببینید

* * *

قدرت ممکن است مطلقه بوده باشد ؛ اما شاه که برنامه ریزی در وجودش ریشه داشت ؛ قصد و غرض ادامه‌ی پادشاهی را _ تا دم مرگ _ نداشت و حداقل در آخرین دهه‌ی حکمرانی اش به آشکار از قصدش مبنی بر کناره‌گیری به محض اطمینان از اینکه پسر ارشدش آماده‌ی تصاحب تاج و تخت باشد به روشنی سخن گفته بود . در اکتبر 1971 در حین هفته‌ی جشن‌های باشکوه پادشاهی ایران ؛ شاه در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی جهانی در پیش چشم همه اعلام کرد که چشم انتظار روزی است که وظایفش را واگذار کند. او به گزارشگران بیست کشور از اقصی نقاط جهان که برای گزارش جشن بزرگ جمع شده بودند گفت "این یک ایده‌ی تازه‌ی نیست " " پدرم هم قصد چنین کاری را داشت " در دسامبر 1972 در کناره‌های دریای خزر نیز او قصدش را با دوستان خانوادگی در میان گذاشت "دوران رضا از دوران من متفاوت خواهد بود " او اضافه کرد: " وقتی که رضا 20 سالش بشود من در شمال استراحت خواهم کرد و اگر مشکلی برایشان پیش آمد می‌توانند بیایند و مرا ببینند " بار دیگر در سپتامبر 1975 به نیویورک تایمز گفت که او به محض آنکه اطمینان یابد که ایران را از نظر قدرت به آنجائی رسانیده که " هیچ چیز قادر به تهدیدش نباشد " کناره‌گیری خواهد کرد "من قصد دارم که کشور بهتری بسازم و برای پسرم به میراث بگذارم؛ بهتر از آنچه که از پدرم به من به ارث رسید " " آن زمان که به سن رضا بودم صدائی را شنیدم که در باره‌ی سرنوشت ایران درگوشم زمزمه می‌کرد "" " نمی‌خواهم پسرم در عوض به تحقق در آوردن یک رویا ، میراث دار آرزوها باشد " او کاملاً متعهد بود که از کار کناره‌گیری کند و تفویض قدرت _ با یک مدیریت مرحله به مرحله‌ی را _ به پسرش را سامان بدهد در بهار 1976 شاه چنین استنتاج کرد که : ایران بزرگتر و پیچیده تر و بی‌ثبات‌تر از آن است که یک نفر به تنهایی بر آن حکمفرمائی کند. با رکود درآمد نفتی و رکود اقتصادی ، جامعه

عصبی شده بود برای اولین بار از اوایل دهه شصت میلادی ؛ هر چند بی‌اعتماد به دموکراسی پارلمانی- که او برای بی‌ثباتی منتج در سال‌های آغازین بر تخت نشستن خود این روش را سرزنش میکرد- خود شاه این نتیجه رسیده بود که زمان آن رسیده که " سوپاپ‌های اطمینان " را با گشودن سیستم سیاسی باز کند . در اولین پله‌ی اصلاحات ؛ چند خصیصه‌ی ناخوشآیند رژیم اش را رفع کرد برای رفع مظالم از لیبرال ها و طبقه متوسط شهری، شاه از قوانین جدید برای حمایت از حقوق زندانیان سیاسی و منع شکنجه پشتیبانی کرد او از کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ برای بازرسی از زندان‌های ایران دعوت به عمل آورد او دستور داد که سانسور تقلیل پیدا کند، انتقاد عمومی از دولت را تشویق کرد و به تحقیق و تفحص در باره‌ی اختلاس در سطوح بالا فرمان داد. برنامه‌هایی برای بازگرداندن قدرت به استان ها ؛ جلوگیری از اتلاف منابع و کاهش بروکراسی و کاغذ بازی ادارات دولتی اعلان شد. راضی از چگونگی انجام فاز اول اصلاحات ؛ یکسال بعد یعنی در تابستان 1977 شاه از اعمال مدیریت هر روزه‌ی وزارت خانه‌ها پاپس کشید و به نخست وزیر جدیدش اختیار این را داد که تصمیم‌گیری‌ها را انجام دهد. گروه‌های اوپوزیسیون تا آنجائی که اصول اساسی سلطنت را به چالش نکشند ؛ مجاز به گرد همائی و سازماندهی شدند. یک زمان بود که صفحه‌ی اول روزنامه‌های ایرانی ؛ هر روز آراسته با پرتره‌ی شاه بود .

در پاییز 1977 ناظران زیرک متوجه شدند که مشخصات شهبانو فرح مطرح شد و این که او به صحبت در مورد مسائل مهم روز مشغول شد. در ژانویه‌ی 1978 شاهزاده‌ی تاجدار رضا با اولین مسافرت عمده‌ی برون مرزی اش که برای بازدید از نیوزلند و استرالیا و تایلند برنامه ریزی شده بود ، بیشتر پدیدار شد این سفرهای رسمی اولین از نوع خود در یک رشته از مسافرت‌های رسمی بودند که برای سال آتی تدارک دیده شده بودند تا وارث جوانسال تاج و تخت را به مخاطبان بین‌المللی بشناساند و نشانگر مرحله‌ی بعدی از آموزش‌های او برای پادشاهی بود

* * *

در پایان هر روز شاه به عمارت بزرگ بر میگشت تا پیش از صرف شام یکساعتی را تمرین کند بالای پله ها و در اقامت گاه اصلی نزدیک اتاق خوابش یک اتاق که بیشتر به اندازه‌ی یک انباری کوچک بود را برای محل تمرین اختصاص داده بود پیشکارش امیر پور شجاع یک بار به او پیشنهاد داده بود که ممکن است دوست داشته باشد که فضای بزرگتری را با الحاق حمام به آن اتاق به اینکار اختصاص دهد "نع" شاه پاسخ داده بود. "این از فضای کافی برای من هم بیشتر است" برنامه‌ی تمرین روزانه‌ی او شامل حرکات ورزشی سوئدی بود که با یک دمبل وزن 45 دقیقه‌ای ادامه پیدا میکرد. پورشجاع با وضعیت بدنی اربابش به خوبی آشنائی داشت. او در اتریش به عنوان ماساژور حرفه‌ای آموزش دیده و مدرک دریافت کرده بود و پس از پایان هر تمرین یک مشت و مالی به شاه میداد. در 58 سالگی هنوز هم شاه از نظر فیزیکی بدنی حسادت برانگیز داشت. امیر پی برده بود که فارغ از گذشت سال و فصل به نظر می‌رسید که شاه اصلا وزن کم یا اضافه نمی‌کند پس از ماساژ شاه برای صرف شام لباس می‌پوشید و به همسرو اعضای خانواده اش می‌پیوست که در پائین پله ها در اتاق غذاخوری بودند و یا اینکه او با فرح به خانه‌های مادر شاه و یا خواهرانش برای صرف شام میرفتند. با اینکه همواره از غذاهای سنتی ایرانی برای شام استفاده میکردند، شاه مراقب این بود که از بدتر کردن اوضاع معده‌ی حساس خود بپرهیزد یکی از غذاهائی که شاه نمی‌توانست در برابرش مقاومت کند _ با اینکه می‌دانست که عوارض اش بعدا برایش گران تمام می‌شود "کله پاچه" بود. به ندرت الکل می‌نوشید و در طی شام‌های رسمی جام شراب را به لب هایش نزدیک میکرد اما از آن نمی‌نوشید. تمام زیاده روی اش در نوشیدن مشروب معمولا ختم می‌شد به یک گیللاس ویسکی پس از صرف شام. امشب که شب سال نو بود را ممکن بود که استثنائی برای خودش قائل شود. کوتاه مدتی بعد از ساعت 4 عصر؛ خاندان سلطنتی و مقامات دولتی می‌بایست روانه‌ی فرودگاه مهر آباد شوند تا به پرزیدنت جیمی کارتر و بانوی اول آمریکا روزآلین کارتر خیر مقدم و به چند صد نفر از مقامات آمریکائی و گزارشگران خبری و کارکنان کاخ سفید خوش آمد بگویند. سفر پرزیدنت یک بار به دلیل سیاست‌های داخلی به

تعویق افتاده بود هر دو رهبر به همراه مشاوران شان امید داشتند که دیدار کارتر از ایران به هموار سازی روابط ؛ بعد از تیره‌گی‌های ناشی از اختلافات عمیق بر سر بهای نفت ؛ فروش اسلحه ؛ انرژی هسته‌ای و حقوق بشر کمک کند. شاهنشاه ایران ناخدائی کشتی دولت پهلوی را - که یک ساختار سهمگین بود- و تا 31 دسامبر 1977 با چراغهایی روشن در سرتاسر عرشه ؛ در دل شبهای تاریخی خرامان بود را به دست داشت . چنان به نظر می‌آمد که دیوارهای امنیتی این ناو سهمگین کمپارتمان‌ها و ساختار داخلی آن را در برابر سیلاب مهیب سرنگونی ناتراوا و ضد آب کرده است . تا آنجا که شاه میدانست دلیلی برای نگرانی وجود نداشت . اکنون که او به پایان چهارمین دهه‌ی بر سر قدرت ماندنش ؛ نزدیک می‌شد.

به عنوان یکی از بزرگترین جان به در بردگان قرن بیستم میلادی چنین به نظر می‌رسید که مقدر است که به راه خویش ادامه دهد . فقط معدوی دشمن بدنهاد، یک دسته‌ی مخالف از انقلابیون افراط‌گرای مذهبی با گرایش‌های سیاسی چپ و راست افراطی بودند که می‌توانستند جهانی بدون او را تصور کنند. در چند هفته‌ی اخیر آنها از نتایج تصمیمات ش برای ایجاد فضای باز سیاسی بهره برده و تظاهراتی را ترتیب داده و به نمادهای مدرنیته‌ی غربی از قبیل سینما ها ؛ بانک ها و دانشگاه ها حمله ور شده بودند. از همسایگی اش - عراق - از جائی که سیزده سال گذشته را به تبعید گذرانده بود ؛ آیت‌الله العظمی خمینی ؛ فراخوانی برای قیام و سرنگونی پادشاهی و برقراری یک حکومت دینی بر اساس قوانین کتاب مقدس مسلمانان - قرآن- صادر کرده بود. اما به غیر از پیروان بالفصل اش ؛ خمینی برای بسیاری در درون ایران ناشناخته بود و ظاهراً موانع غیر قابل عبوری همچون نیروی زمینی نیم میلیونی ؛ نیروی هوایی و نیروی دریایی شاه در مقابلش وجود داشتند . هیچ گونه نشانه‌های مبنی بر اینکه طبقه‌ی متوسط شهری ؛ کارگران ؛ و کشاورزان - که حامیان دولت شاهنشاهی به شمار می‌آمدند - پشت شاه و خانواده اش را خالی کنند مشاهده نمی‌شد چرا باید چنین کاری میکردند ؟

در یک جهان نا آرام ؛ شاه با قدرت نه تنها از آنها محافظت میکرد که همچنین سنگ بنای ثبات ایران و کشورهای خلیج فارس و تمامی جنوب غربی آسیا نیز بود. سرنگونی شاه بایست به عنوان یک خودکشی دسته جمعی ملی در نظر گرفته شود.

* * *

چسبیده به سوئیت خصوصی شاه در کاخ نیاوران ؛ یک اتاق دستشویی بود که یک قفسه‌ی لوازم هم در آن قرار داشت در یکی از کشورهای ان چندین قوطی پالستیکی قرص با برچسب‌های دروغین وجود داشت . تنها شاه و ملکه و چند پزشک ایرانی و فرانسوی قسم داده شده از محتویات حقیقی آن داروها اطلاع داشتند همه‌ی آنچه که امیر پورشجاع به عنوان پیشکار میدانست این بود که هر پنج روز یکبار او می‌بایست به یک داروخانه‌ی محلی برای پر کردن مجدد آن قوطی ها تماس میگرفت و سپس یک راننده را برای پیچیدن نسخه راهی داروخانه می‌کرد . پروسه و روند کار به اندازه‌ی کافی روشن بود _ در آن زمان در ایران دارو ها بدون گواهی هویتی و یا ثبت محل سکونت بدون نسخه در اختیار مراجعه کننده قرار میگرفتند. پورشجاع به دقت قوطی ها را همانگونه که پزشک دربار ارتشبد عبدالکریم ایادی به او یاد داده بود پر میکرد او نمیدانست که قرص ها حاوی مواد شیمیائی قوی برای درمان بیماری ناعلاج لیمفوما هستند. او نمیدانست که شاهنشاه ایران دارد بیرحمانه به دست سرطان می‌میرد .

پایان فصل اول